



Clientelism Institution and Downfall of the Pahlavi II Government (Within the Framework of the New Institutionalism Theory)

Habibollah Fazeli *  Assistant Professor, Department of Political Science, University of Tehran, Tehran, Iran.

Hadi Rajabi **  M.A, Department of Political Science, University of Tehran, Tehran, Iran

Abstract

One of the essential problems in institutional policies in developing countries is the existence of abstractive institutions such as incompetent rents, the culture of kinship and the lack of transparency of administrative processes. This article focuses on the concept of clientelism as institution within the framework of the new institutionalism theory, seeking to disclose the indicators and significance of this institution in the Pahlavi II government. Clientelism assumed as an abstractive institution which leads to the development of the cycle of vicious. The main hypothesis (idea) of this article is that the clientelism is the main reason for losing social trust of sovereignty and the reduction of social capital in the second Pahlavi state, finally, the main reason of its collapse. In the other words, social distrust as a result of the institution of Clientelism bring the second Pahlavi into a social catastrophe, its outcome was the collapse of the political system. Social trap means choice of advantageous policies by social networks and political system, which evidently to be profitable initially, but ultimately leads to social harm and harm. But ultimately it leads to social collapse and political fall down; the Islamic Revolution (1979) was the result of these extensions.

Keywords: Clientelism Institution, Abstractive institutions, the Pahlavi II government, New Institutionalism, Social Trap.

* H.fazeli@ut.ac.ir Corresponding Author

** Hadirajabi69@yahoo.com


How to Cite: Dara, J., Rezaeyan Esfehni, M. (2022). A Look at the Role of Government in industrialization: A case Study of Auto-industry in Iran and South Korea. State Studies, 8(29), -. doi: 10.22054/tssq.2022.55912.999


نهاد حامی پروری و سقوط پهلوی دوم در چارچوب رویکرد نهادگرایی جدید

استادیار علوم سیاسی دانشگاه تهران، تهران، ایران

دانش آموخته کارشناسی ارشد جامعه شناسی سیاسی دانشگاه تهران، تهران،

ایران

*  حبیب اله فاضلی

**  هادی رجبی

چکیده

یکی از مشکلات بنیادین پیش روی سیاست گذاری های نهادی در کشورهای در حال توسعه وجود نهادهای بهره کش همچون رانت ناکارآمد، فرهنگ خویشاوندگزی و عدم شفافیت فرآیندهای اجرایی است. پژوهش با تمرکز بر مفهوم نهاد حامی پروری در چارچوب نهادگرایی جدید، دنبال آشکار کردن شاخص ها و پیامدهای این نهاد در نظام پهلوی دوم است. وضع مفهوم نهاد حامی پروری و در نظر گرفتن سیاست های حامی پرورانه در قالب رویکرد نهادگرایی جدید، از نوآوری های این پژوهش است. نهاد حامی پروری بعنوان نهادی بهره کش فرض شده است که منجر به تکوین چرخه رذیلت می شود. اساس فرضیه اصلی و در واقع هدف پژوهش، تحلیل نهاد حامی پروری بعنوان یکی از علل اصلی اعتمادزدایی از حاکمیت و کاهش سرمایه اجتماعی پهلوی دوم و در نهایت سقوط آن می باشد. به سخنی دیگر بی - اعتمادی اجتماعی بعنوان پیامد نهاد حامی پروری موجب فراافتادن پهلوی دوم در نوعی دام اجتماعی شد که فرجام آن سقوط نظام سیاسی بود. دام اجتماعی در اینجا به معنی گزینش رویه های سودجویانه از سوی بازیگران اجتماعی و نظام سیاسی است که شاید به ظاهر و در ابتدا سودآور به نظر بیاید اما در نهایت به آسیب و ضرر اجتماعی مختوم می گردد.

واژگان کلیدی: نهاد بهره کش، چرخه رذیلت، نهادگرایی جدید، نهاد حامی پروری، نهادگرایی تاریخی، اعتماد اجتماعی، سرمایه اجتماعی، دام اجتماعی.

مقدمه

امروزه اهمیت مسئله اعتماد اجتماعی^۱ برای دستیابی به توسعه پایدار بر عموم سیاست-مداران و متخصصین آشکار شده است. یکی از ملزومات اساسی در موفقیت برنامه‌های توسعه، وجود سرمایه و اعتماد اجتماعی کافی است. اعتماد به معنای باور به عملی است که از دیگران انتظار می‌رود. این باور بر مبنای این احتمال است که دیگران کارهای ویژه‌ای انجام می‌دهند یا از انجام کارهای بخصوصی پرهیز می‌کنند که در این صورت بر رفاه دیگران یا بر رفاه یک جمع اثر می‌گذارد. «اعتماد به معنای این باور است که دیگران، با اقدام یا خودداری از اقدام خود به رفاه من/ما کمک می‌کنند و از آسیب زدن به من/ما خودداری می‌کنند» (أفه، ۱۳۸۴: ۲۱۲). در نبود اعتماد اجتماعی، جامعه در دامی خواهد افتاد که تحقق برنامه‌های طرح‌ریزی شده را ناممکن می‌سازد. برای فهم اهمیت این مسئله می‌توان به ادبیاتی که در این رابطه در محافل علمی رایج است اشاره کرد مانند: مشکل تأمین خیر عمومی، مشکل گنش جمعی، تراژدی کالاهای عمومی، معمای زندانی، معماهای اجتماعی. توجه به این نکته اهمیت بسیار دارد که قرار گرفتن در وضعیت مذکور امکان خروج از آن را بسیار دشوار می‌سازد: «خیلی سخت است که بی-اعتمادی عمیق از طریق تجربه از بین برود زیرا آن مردم را از مشارکت در انواع مناسب تجربه اجتماعی باز می‌دارد و بدتر از آن، به بروز رفتاری منجر می‌شود که خود به افزایش بی‌اعتمادی کمک می‌کند ... همین که بی‌اعتمادی آغاز شد بزودی فهمیدن اینکه آیا اصولاً موجه است یا نه، غیرممکن می‌شود چراکه بی‌اعتمادی خاصیت خود-توجیه‌کنندگی دارد» (گامبتا، به نقل از پاتنام، ۱۳۸۰: ۲۹۰).

نویسنده، نهاد حامی‌پروری را بعنوان یکی از معضلات بنیادین پیش‌روی نظام‌های سیاسی معاصر ایران تشخیص داده است زیرا یکی از علل اصلی شکل‌گیری وضعیت بی‌اعتمادی اجتماعی، وجود نهادهای بهره‌کش^۲ است. مفهوم نهاد در پژوهش درون کلید واژگان مفهومی نهاد‌گرایی جدید^۳ به ویژه اندیشه دگلاس سی نورث^۴ قرار دارد. فرضیه اصلی

-
1. Social Trust
 2. Abstractive Institutions
 3. New Institutionalism
 4. Douglass c. North

پژوهش مبتنی بر تکوین و تثبیت نهاد حامی‌پروری به شکل نوین خود در دوره پهلوی دوم^۲ می‌باشد که موجب کاهش سرمایه اجتماعی و اعتماد عمومی گشته و در نهایت بدل به یکی از مهمترین عوامل سقوط آن نظام گشت. ظهور و تداوم نهادهای بهره‌کش بتدریج موجب شکل‌گیری سازوکارها و نهادهای بهره‌کش هم‌سو شده و این خود در نهایت سبب تکوین چرخه‌های ردیلت^۳ در جامعه می‌گردد.

در نظر گرفتن سیاست‌های حامی‌پرورانه بعنوان نهادی ناملموس، نوآوری پژوهش می‌باشد. با توجه به تعریف مفهوم نهاد در رویکرد نهادگرایی و بویژه در اندیشه داگلاس نورث که نهاد را به مثابه «قاعده بازی» تعریف می‌کند، می‌توان حامی‌پروری را بعنوان نوعی نظام هنجاری و یک رویه در نظر گرفت که رفتار کنشگران را تنظیم کرده و با مشخص کردن بایدها و نبایدهای رفتاری، "قواعد بازی" را تعیین می‌کند.^۴ نهاد حامی-پروری بعنوان رویه و قاعده‌ای که نقش بازیگران را در زیست اجتماعی‌شان تنظیم و کنترل می‌کند، جایگاه مهمی در درک سازوکارهای روابط اجتماعی دارد. نهاد حامی-پروری از جنس رویه‌ها و سازوکارهای غیررسمی مسلط بر روابط و تعاملات جاری در

۱. برخی نهادگرایی تاریخی را بعنوان غنی‌ترین الگوی تحلیل نهادگراییانه در حوزه علوم سیاسی در نظر می‌گیرند (کاظمی، ۱۳۹۱: ۸).

۲. اگرچه واژه منفرد پهلوی به واسطه دو دوره سلطنت این خاندان در ایران ایجاد ابهام می‌کند، اما به دلیل استفاده مکرر واژه مذکور در این پژوهش از یکسو و انحصار تحلیل‌های این پژوهش در نظام سیاسی پهلوی دوم از سوی دیگر، زین‌پس به جای واژه «پهلوی دوم» از واژه «پهلوی» استفاده خواهد شد که ناظر بر دوره دوم حاکمیت نظام سیاسی پهلوی است.

3. Vicious Circles

۴. علاوه بر تعریف نهاد به مثابه قاعده، این مفهوم در رویکرد نهادگرایی دارای عناوین و تعاریف متعددی است. نهاد در اندیشه شاخه‌های گوناگون نهادگرایی به مثابه هنجار، ساختار، رفتار و یا تعادل نیز تعریف شده است. هر یک از تعاریف مذکور کارکردی بخصوص از مفهوم نهاد را محور قرار داده‌اند. اما سه رویکرد رفتاری، هنجاری و ساختاری به نهاد هم‌اکنون در ادبیات نهادی بویژه در علم اقتصاد جایگاه چندانی ندارند. رویکرد رفتاری نیز به نفع نگاه تعادل‌محور به نهاد و رویکردهای هنجاری و ساختاری نیز در سایه تعریف نهاد به مثابه قاعده قرار گرفته‌اند (ریزوندی و دیگران، ۱۳۹۴: ۱۵). نویسنده، تعریف نهاد را به مثابه قاعده جهت کاربست در این پژوهش نسبت به تعریف نهاد بعنوان رفتار، کارآمدتر تشخیص داده است.

عرصه حكومت است كه در شكل دادن به كُنش بازيگران و نحوه كار كرد نهادهای رسمي و غير رسمي نقش ايفا می كند. نه تنها بازيگران اجتماعي در درون هنجارهای نهاد حامی پروري، كُنش خود را تنظيم می كنند تا بتوانند هر چه بیشتر به منابع قدرت دسترسي پيدا كنند بلكه نهادهای رسمي و غير رسمي نیز در درون اين هنجارها عمل می كنند زیرا برای عملكرد خود نیاز به قوانين غير رسمي و هنجارهای نامحسوس دارند: «در کشورهای در حال توسعه، بخش قابل ملاحظه‌ای از هزینه رانت جویی مربوط به شبکه «حامی-پیرو»^۱ است و رانت‌های بدست آمده نیز اغلب در داخل این شبکه‌ها توزیع می‌شود» (حسین خان، ۱۳۸۶: ۱۵۳).

اهمیت پژوهش و بررسی پیشینه پژوهش

اهمیت پژوهش در بررسی تأثیرات ویرانگر نهاد حامی پروري بر مسئله اعتماد اجتماعي از يك سو و بر دستيابی به توسعه پایدار از سوی دیگر است كه در واقع سرنوشت نهایی جامعه را تعیین خواهد كرد. تحلیل مبتنی بر تأثیرگذاری حیاتی نهاد حامی پروري بر سیاست‌های عمومی، تا حد زیادی تصویری از آینده سیاست‌های كلان جامعه ترسیم می‌كند. بدین ترتیب باید اهمیت پژوهش به واسطه نقش آسیب‌زای نهاد حامی پروري بر امر توسعه پایدار مورد توجه قرار گیرد كه مستقیماً از طریق رواج ناکارآمدی نهادهای عمومی و به صورت غیرمستقیم از طریق ایجاد وضعیت بی‌اعتمادی اجتماعي جلوه می‌كند.

در وجه نخست، تأکید بر نقش نهاد حامی پروري به مثابه نهادی بهره‌کش در ایجاد ناکارآمدی در نهادهای عمومی است. با پیش گرفتن سیاست‌های حامی پرورانه از سوی حاکمیت سياسي، بتدریج سازوکارهای حامی پرورانه و بده بستان‌های اقتصادي و سياسي تکوین خواهد یافت و در این وضعیت کارگزاران نهادهای عمومی منافع شخصی و جناحی را بر منافع عمومی ترجیح خواهند داد. این وضعیت مانع از تدوین و یا اجرای سیاست‌های توسعه‌گرایانه خواهد شد زیرا بهره‌گیران از این سیاست‌ها تمایلی به برهم خوردن وضع موجود نخواهند داشت: «چرا باید کارکنان دولتي عالی‌رتبه كه بیشتر به

دنبال افزایش منافع خود هستند و بیشترین سود را از طریق فساد و رشوه کسب می‌کنند هرچند اندک، به اجرای برنامه‌های اصلاحی علاقه‌مند شوند؟ و چرا باید سران سیاسی آنها، که از طریق یک سیستم فاسد سود بیشتری بدست می‌آورند حتی به میزان اندکی، به سوی چنین اصلاحی متمایل شوند؟» (روستاین، ۱۳۹۳: ۲۲۷).

دومین دلیل اهمیت این پژوهش، تأکید بر نقش نهاد حامی‌پروری در ایجاد بی‌اعتمادی اجتماعی با توجه به اهمیت متغیر اعتماد اجتماعی به منظور دستیابی به امر توسعه پایدار است. بعنوان مثال توسعه سیاسی بعنوان بُعدی از توسعه پایدار «بیش از هر چیز، به امنیت و آرامش در حوزه سیاسی نیازمند است و این امر تنها در سایه برقراری اعتماد میان حاکمان و مردم حاصل می‌شود» (نصوحیان، ۱۳۸۷: ۱۶۶). امروزه برای محققین حوزه‌های گوناگون، توسعه تأثیر کلیدی شاخص اعتماد اجتماعی برای تحقق توسعه موضوعی آشکار است معطوف بر اینکه به منظور دستیابی به امر توسعه نیاز به اعتماد به نهادهای عمومی امری ضروری است: «از این منظر به نظر می‌رسد شالوده اقتصادی سیاسی و عملکرد نهادهای حاکم بر آن بر پشتوانه انگاره‌ها، ادراکات و پیش‌بینی‌های مردم در برابر یکدیگر استوار است» (أفه، ۱۳۸۴: ۲۰۹). شهروندان در حضور نهادهای عمومی ناکارآمد و فاسد به واسطه بی‌اعتمادی به عملکرد آنها از شیوه‌های گوناگون برای گریز از قوانین و سیاست‌های رسمی و دولتی استفاده خواهند کرد و این امر جدای از شکست برنامه‌های دولتی، موجب افزایش فساد در نهادهای عمومی خواهد شد.

برخی کتب و تحقیقات انجام شده پیرامون حکومت پهلوی دوم، ما را در فهم دقیق‌تر ساحت پنهان ولی تأثیرگذار فساد در این حکومت یاری داده است. کتاب مفاسد خاندان پهلوی^۱، با بهره‌گیری از پهنه وسیعی از اسناد و خاطرات نوشتاری و شفاهی پیرامون نظام سیاسی و دولت در پهلوی، ابعاد گوناگون فساد این حکومت را بر مخاطبین آشکار کرده است. در زمینه فساد اقتصادی و سیاسی، نویسنده حجم گسترده‌ای از زمین‌خواری، رانت‌های اقتصادی و اطلاعاتی، فرار از مجازات‌های قانونی و این دست مفاسد را از زبان محققین برجسته و صاحب‌منصبان پهلوی روایت می‌کند. مفاسد اخلاقی و مصارف مالی

۱. بختیاری، شهلا، (۱۳۸۴)، مفاسد خاندان پهلوی، تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

هنگفت این نظام در مراحل بعدی قرار دارد که اگرچه قطعاً بین این دو متغیر و متغیر اعتماد اجتماعی پیوندی عمیق وجود دارد، اما به دلیل تطویل خسته کننده پژوهش از پرداختن به آنان اجتناب شده و به پژوهشی بنیادی تر موكول شده است. اثری دیگر در این زمینه کتاب دولت و حکومت در ایران^۱ نوشته شاپور رواسانی می باشد که با تکیه بر تأثیر حمایت های سرمایه داری و استعمار بین المللی در به قدرت رسیدن و تثبیت حکومت خاندان پهلوی، به بررسی مفاسد و خیانت های سردمداران پهلوی می - پردازد. علل شکست انقلاب مشروطه و پیش زمینه های کودتای ۱۲۹۹ و سیاست های پهلوی اول در رابطه با نوسازی و توسعه گام نخست تحلیل وی را شامل می شود. سپس سقوط رضاشاه و آغاز حکومت پهلوی دوم و سپس چگونگی شکست نهضت ملی شدن نفت با همکاری محافظه کاران و سلطنت طلبان داخلی از یک سو و دخالت های استعمار - گران خارجی از سوی دیگر، گام بعدی اثر وی می باشد. در نهایت مفاسد و خیانت های پهلوی دوم و وابستگی این حکومت با سرمایه داری بین المللی که در نهایت به سقوط این نظام منتهی شد مطرح می شود. ارائه آمار و اسامی نخبگان و متنفذان شبکه های ارتباطی قدرت در پهلوی از شاخص های ممتاز اثر مذکور است که نگارنده از آن بهره برده است.

آنچه در این پژوهش بعنوان امری نو و نگاهی نوین مطرح شده است، تعریف حامی - پروری در قالب یک نهاد بهره کش در چارچوب نهاد گرایی جدید است که ظرفیت دارد اشکال متفاوت فساد، رانت و زدوبندها را در درون یک مفهوم عام جای دهد. از این نگاه نه تنها حمایت های غیرقانونی بلکه حمایت هایی که در چهارچوب قانون اما به نفع برخی گروه های همسو انجام شده باشد نیز اگرچه عنوان فساد را با خود حمل نمی کند اما نتیجه ای مشابه در بر داشته که آن بی اعتمادی اجتماعی است. بدین ترتیب آنچه این پژوهش را از مطالعات پیشین متمایز می کند، در نظر گرفتن حامی پروری شامل اشکال گوناگون آن بعنوان نهادی بهره کش است که به بی اعتمادی اجتماعی منتهی خواهد شد.

۱. رواسانی، شاپور، (۱۳۶۷)، دولت و حکومت در ایران: در دوره تسلط استعمار سرمایه داری، تهران: انتشارات شمع.

نویسندگان پیشین علل گوناگونی را بعنوان عامل فروپاشی پهلوی دوم مطرح ساخته‌اند، از شکست برنامه‌های توسعه تا استبداد سیاسی و ... اما مقاله بر بی‌اعتمادی اجتماعی حاصل از نهاد حامی‌پروری بعنوان یکی از علل اصلی فروپاشی پهلوی دوم تمرکز کرده است.

روش پژوهش و چارچوب نظری

روش پژوهش، روش اسنادی و کتابخانه‌ای از زیرشاخه‌های روش کیفی است. آنچه این روش را از روش‌های دیگر متمایز می‌کند استفاده از اسناد و متون موجود به منظور تحلیل کیفی و فهم محتوای آنها به قصد بازسازی رویدادهای گذشته و یا تشخیص پیام‌ها و کردارهای گفتمانی موجود در متون مختلف است (سید امامی، ۱۳۹۱: ۱۹۹). این روش امکان بررسی طیف متنوعی از دیدگاه‌ها و داده‌ها را پیرامون موضوع مورد نظر فراهم می‌کند. اگرچه بحران بازنمایی، همواره در کمین رویکرد کیفی بویژه کتابخانه‌ای است اما نکته اساسی اینجاست که: «ما هنوز قادریم واقعیتی خارجی از دیدگاه‌های ذهنی یا دیدگاه‌های مشترک اجتماعی مان فرض بگیریم و بر این اساس میزان "بازنمایی" آن را در متون و سایر دستاوردهای پژوهشی ارزیابی کنیم» (فلیک، ۱۳۸۷: ۹۴). در این راستا از کتب، مقالات و اسنادی که در رابطه با دوره پهلوی تدوین شده است بعنوان پایه تحلیل استفاده خواهد شد. همچنین از رویکرد نهادگرایی جدید و مفاهیم حامی‌پروری و بی-اعتمادی اجتماعی نیز بعنوان اساسی برای تحلیل یکی از علل اصلی فروپاشی پهلوی دوم بهره گرفته شده است.

نهادگرایی جدید و مفهوم نهاد

از اوایل دهه ۱۹۸۰ و ظهور دوباره رویکرد نهادگرایی جدید در حوزه اقتصاد، بتدریج بازخوانی این رهیافت در علوم سیاسی نیز آغاز شد. بنا نهادن نهادگرایی سیاسی جدید^۱

۱. زین پس به منظور رعایت اختصار، "نهادگرایی سیاسی جدید" را "نهادگرایی جدید" می‌نامیم و از قید سیاسی آن چشم‌پوشی می‌شود.

را جيمز مارش^۱ (۱۹۲۸) و يوهان اولسن^۲ (۱۹۶۹) در مقاله‌ای در سال ۱۹۸۴ به انجام رساندند. آنها بعنوان مدافعان نهادگرایی نوین، گفته‌های مثبتی درباره آنچه که معتقد بودند نظریه سیاسی تجربی جدید باید باشد، بر زبان راندند (گای، ۱۳۸۶: ۲۹). نهادگرایی جدید گُنشگران اجتماعی و محاسبات منفعت‌طلبانه آنها را در درون محدودیت‌های نهادی قرار می‌دهد. بر این اساس اگرچه بازیگران، عقلانی عمل کرده اما با دانش و فهم محدود و در چارچوب نهادهای محدودکننده، منافع شخصی خود را پیگیری می‌کنند. سه رهیافت اصلی نهادگرایی جدید با استقبال بیشتری روبه‌رو شده و گسترش یافته‌اند که شامل نهادگرایی تاریخی، نهادگرایی انتخاب عقلانی^۳ و نهادگرایی جامعه‌شناختی^۴ می‌باشد.^۵ این پژوهش از مفاهیم عام رویکرد نهادگرایی جدید و همچنین اندیشه داگلاس سی نورث برای تحلیل بهره می‌برد. با گذر از تعاریف متنوع نهاد در گرایش‌های گوناگون نهادگرایی جدید، به تعریف نهاد به مثابه قاعده با تکیه بر اندیشه داگلاس نورث پرداخته می‌شود.

در این چارچوب «نهاد به مثابه قاعده بازی»^۶ و رویه در نظر گرفته می‌شود که دو شاخصه بنیادین دارد: امکان‌سازی و محدودیت‌سازی. نهادها قواعد نهادینه شده‌اند که از طریق آنها رویه‌ها و هنجارها مشروعیت می‌یابند: «نهادها قیود و محدودیت‌های ابداع شده توسط انسان‌ها هستند که تعاملات انسانی را ساختارمند می‌کنند. آنها محدودیت‌های رسمی (قواعد، قوانین، قانون اساسی) و غیررسمی (هنجارهای رفتاری، رسوم، دستورالعمل‌های رفتاری خودتحمیل‌شونده) را شامل می‌شوند و از خصلت ضمانت اجرا برخوردارند» (نورث، ۱۹۹۴، به نقل از چاونس، ۱۳۹۰: ۱۲۰). نهادها قوانین بازی در

1. James March

2. Johan Olsen

3. Rational Choice Institutionalism

4. Sociological Institutionalism

۵. مارش و استوکر دو نوع تحلیل نهادی دیگر را در کنار نهادگرایی جدید بعنوان رهیافت‌های نهادگراییانه در علوم سیاسی معرفی می‌کنند که ممکن است برخی به اشتباه آنها را در ذیل نهادگرایی جدید در نظر بگیرند: "مطالعات قانون اساسی" و "رهیافت اداره عمومی" (Public Administration) که رهیافت‌های احیا و تجدید نظر شده از نهادگرایی سیاسی کلاسیک هستند (مارش و استوکر، ۱۳۹۲: ۹۹-۹۵).

6. Institution-as-rule

جامعه‌اند یا بعبارت سنجیده‌تری قیودی هستند وضع شده از جانب نوع بشر که روابط متقابل انسان‌ها^۱ با یکدیگر را شکل می‌دهند (نورث، ۱۳۷۷: ۱۹). تعریف نهاد به مثابه قاعده «نهادها را به مانند تجمعی از قواعد همراه با اعضای نهادها مفهوم‌سازی می‌کند که قبول کرده‌اند از این قواعد در ازای آن منافع پیروی کنند که بتوان از عضویت در این ساختار کسب کرد» (گای، ۱۳۸۶: ۸۷). نهادها، ابزارهای شناخت محیط و گزینه‌های پیش‌روی بازیکنان و از عوامل انگیزه‌بخشی هستند که رفتار بشر را جهت‌دهی می‌کنند. چارچوب نهادی، نااطمینانی تعاملات انسانی و هزینه همکاری را کاهش می‌دهد (ریشتر، ۱۳۸۷: ۶۵).

اگرچه نورث نهادها را شامل آداب و رسوم و هنجارها معرفی می‌کند اما هاجسون^۲ (۱۹۴۶) نهادهای غیررسمی را مشتمل بر نهادهایی می‌داند که از ساختار رسمی دولت به شمار نمی‌آیند ولی نقش مهمی در حیات سیاسی برعهده دارند مانند احزاب، مطبوعات، انجمن‌ها و اتحادیه‌ها و شبکه‌های سیاسی و اجتماعی. هاجسون نهادها را ناملموس^۳ را بر نهادهایی اطلاق می‌کند که اگرچه ماهیتی محسوس ندارند ولی در عین حال تأثیر مشخصی در شکل دادن به کنش‌های بازیگران، نحوه کارکرد و توان نهادها دو سطح دیگر ایفا می‌کنند. رویه‌ها و سازوکارهای غیررسمی در روابط و تعاملات جاری در عرصه سیاسی و حکومتی، مؤلفه‌های فرهنگی، سنت‌ها، هنجارها و عناصر تشکیل‌دهنده به سرمایه اجتماعی از این جمله‌اند (هاجسون، ۱۳۸۹، به نقل از کاظمی، ۱۳۹۲: ۱۲). بنابراین با توجه به تعریف هاجسون از نهادها ناملموس و تأثیر آنها بر محاسبات و تصمیمات بازیگران، این پژوهش رویه و ارزش‌های حامی‌پرورانه را در زمره نهادها ناملموس قرار می‌دهد که کارکرد نهاد را مبین می‌کند، بدین معنی که تعاملات بازیگران را پیرامون ساختاری مشخص از هنجارها نظام‌مند می‌کند. نهاد حامی‌پروری پس از نهادینه شدن، به مثابه قاعده‌ای برای کنش بازیگران درآمده و بایدها و نبایدهای هنجاری مشخصی را بر محاسبات آنها اعمال می‌کند.

1. Human Interaction
2. Geoffrey Hodgson
3. Intangible Institution

نهادهای بهره‌کش و فراگیر

مفاهیم دیگری که در این پژوهش از آنها برای تحلیل بهره‌گیری می‌شود، نهادهای بهره-کش و فراگیر در اندیشه دارون عجم اوغلو^۱ (۱۹۶۷) و جیمز ای. رابینسون^۲ (۱۹۶۰) هستند. نهادهای فراگیر از نظر آنان نهادهایی هستند که مشارکت انبوه عظیمی از افراد را در فعالیت‌های اقتصادی مجاز می‌شمارند و ترویج می‌کنند که به بهترین شکل از استعدادهایشان استفاده کنند. نهادهای اقتصادی زمانی فراگیر خوانده می‌شوند که حاوی مالکیت خصوصی مطمئن، نظامات حقوقی بی‌طرف و خدمات عمومی باشند که برای مبادله و معامله افراد، میدانی فراهم آورند (عجم اغلو و رابینسون، ۱۳۹۲: ۱۰۶). نهادهای اقتصادی فراگیر نیاز به نهادهای سیاسی فراگیر دارند. نهادهای سیاسی فراگیر با توزیع گسترده قدرت به ریشه‌کن کردن آن نهادهای اقتصادی می‌پردازد که مالکیت را از بسیاری سلب می‌کنند، موانعی را برای ورود ایجاد کرده و مانع کارکرد بازارها می‌شوند و تنها عده‌ایی را منتفع می‌سازند (عجم اغلو و رابینسون، ۱۳۹۲: ۱۱۳). در مقابل، نهادهای اقتصادی بهره‌کش از یکسو موانعی جدی برای ورود سایر نیروهای اجتماعی در اقتصاد فراهم می‌کنند و از سوی دیگر به نخبگان قدرت امکان می‌دهند که ثروت دیگران را تصاحب کنند. نهادهای اقتصادی بهره‌کش در واقع ایجاد و تثبیت‌کننده نهادهای سیاسی بهره‌کش هستند و در نتیجه با یکدیگر ملازمه دارند. نهادهای سیاسی بهره‌کش در عوض «قدرت را در دستان نخبگان معدودی متمرکز کرده و محدودیت‌های ناچیزی بر آن اعمال می‌کنند ... سپس این نخبگان قدرت بدون اینکه با محدودیت یا مخالفانی مواجه شوند، نهادهای اقتصادی را در چنگ گرفته و قدرت خود را تحکیم می‌بخشند» (عجم اغلو و رابینسون، ۱۳۹۲: ۱۱۴-۱۱۳).

مفهوم اعتماد اجتماعی

مفهوم اعتماد اجتماعی یکی از شایع‌ترین اشکال سرمایه اجتماعی است. سرمایه اجتماعی

1. Daron Acemoglu
2. James A. Robinson

اشکال دیگری همچون هنجارها و شبکه‌های اجتماعی^۱ را نیز دربر می‌گیرد: «اعتماد یکی از اجزای اصلی سرمایه اجتماعی است» (پاتنام، ۱۳۸۰: ۲۹۱). در این پژوهش اگرچه از مفهوم سرمایه اجتماعی نیز در برخی موارد و در راستای کاربست مفهوم اعتماد اجتماعی بهره‌گیری می‌شود اما تأکید اصلی و مفهوم اساسی مورد استفاده مفهوم اعتماد اجتماعی است.

آنتونی گیدنز^۲ (۱۹۳۸) مفهوم اعتماد را از فرهنگ آکسفورد برگرفته و آن را «بعنوان اطمینان یا اتکا به نوعی کیفیت یا صفت و یا اطمینان به حقیقت عبارت یا گفته توصیف می‌کند» (گیدنز، ۱۳۸۰: ۳۸). کلاوس آف^۳ (۱۹۴۰) در تعریف خود از اعتماد، آن را با ماهیت شناختی معرفی می‌کند: «اعتماد فرضی شناختی است که کنشگران فردی یا جمعی در تعامل با دیگران به کار می‌بندند. این فرض شناختی، با ترجیحات و تمایلات رفتاری دیگران از لحاظ آمادگی برای کمک، همکاری و پرهیز از اقدامات خودخواهانه، فرصت طلبانه و خصمانه ارتباط دارد» (آف، ۱۳۸۴: ۲۰۸). البته ماهیت باور به قابل اعتماد بودن دیگران می‌تواند اشتباه باشد و به تبع آن ممکن است چنین اعتمادی برای فرد آسیب‌زننده باشد. بدین ترتیب فرد در اعتماد به دیگران این ارزیابی را انجام خواهد داد که در صورت اشتباه بودن اعتماد، هزینه متحمل نشود که این را می‌توان اعتماد مشروط^۴ در برابر اعتماد کورکورانه^۵ معرفی کرد.

نهادهای عمومی از یکسو قادر به اعتمادسازی بین مردم و نخبگان قدرت و از سوی دیگر ایجاد اعتماد بین خود نیروهای اجتماعی هستند. نهادهای عمومی فراگیر و کارآمد با ایجاد اطمینان از نیات خیرخواهانه‌شان و تعهد آنان به منافع عمومی، فرد را برای تبعیت از قوانین تعیین شده از بالا راغب می‌کنند و این خود موجب اعتماد به سایر مردمی می‌شود که از طریق قدرت قهری نهادهای عمومی ناگزیر به رعایت قوانین هستند. یکی از مهمترین راه‌هایی که یک کشور می‌تواند سطح اعتمادش را افزایش دهد، ایجاد

-
1. Social Network
 2. Anthony Giddens
 3. Claus Offe
 4. Conditional Trust
 5. Blindly Trust

سیاست‌هایی است که سطح نابرابری را کاهش می‌دهد (Rothstein & Uslaner, 1999: 7). مطالعه‌ای جامع از داده‌های پیمایشی و تاریخی بدست آمده از میان ۶۰ و ۱۴۰ کشور نشان می‌دهد که سطح اعتماد اجتماعی در کشورهای مختلف به طور مثبتی با کارایی نهادهای قانونی آن کشورها هم‌بستگی دارد (لاپورتا و دیگران، ۱۹۹۷، به نقل از روشتاین، ۱۳۹۳: ۱۹۹). در واقع در اینجا اعتماد مردم به یکدیگر مشروط به اعتماد آنها به نهادهایی است که بر همه حکومت می‌کنند.

نهادهای بهره‌کش و مسئله اعتماد اجتماعی

در صورتی که نهادهای عمومی سیاست‌های حامی پرورانه و بهره‌کش را در پیش بگیرند، نقش منفی بر اعتماد اجتماعی خواهند گذاشت. اگر شهروندان به این نتیجه‌گیری برسند که غالب مقامات اجرایی و یا نمایندگی دچار فساد هستند نه تنها دیگر به خود نهادهای عمومی اعتمادی نخواهند داشت بلکه به این استنباط خواهند رسید که سایر مردم نیز قابل اعتماد نخواهند بود زیرا آنها نیز در فرآیندهای بروکراتیک درگیر فساد شده و غیرقابل اعتماد هستند. از برخی شواهد چنین برمی‌آید که ناتوانی هر مجموعه نهادی در رعایت هر یک از این معیارها دلیل اصلی بی‌اعتمادی یا سلب اعتماد مردم از کل یک بخش نهادی و در نهایت از همگان است (أفه، ۱۳۸۴: ۲۵۵). نکته منفی دیگر بی‌اعتمادی اجتماعی که روشتاین آن را دام اجتماعی^۱ می‌نامد، دشوار بودن تغییر آن است و بازگشتن به فضای قابل اعتماد پیشین، «یکی از ویژگی‌های عجیب اعتماد (مثل معصومیت اخلاقی یا بکارت) این است که وقتی از دست برود، برگرداندن آن بسیار دشوار یا غیرممکن است» (روشتاین، ۱۳۹۳: ۵۰). در وضعیت دام اجتماعی که در چارچوب نظریه بازی‌ها^۲ می‌توان آن را بازی غیرهمکارانه^۳ در نظر گرفت، حتی اگر همه کُشگران به این امر واقف باشند که همکاری در نهایت به سود همه اعضای جامعه خواهد بود؛ به دلیل بی‌اعتمادی به انتخاب سایر بازیگران، حاضر به از دست دادن منافع خود نخواهند بود: «در صورت فقدان این اعتماد، به طور قطع دام اجتماعی پدیدار

1. Social trap
2. Game Theory
3. Non-Cooperative Game

خواهد شد. یعنی گرفتار وضعیتی خواهیم شد که برای همه بد است حتی اگر بدانیم که اگر همکاری می‌کردیم، همه سود می‌بردیم» (روثستاین، ۱۳۹۳: ۴۱).

نهاد حامی‌پروری

حامی‌پروری از کهنه‌ترین رویه‌های رایج در عرصه حیات اجتماعی از روزگار نخست تشکیل ساختارهای سیاسی بشری است. امروزه نیز فساد دولتی و سیاست‌های حامی-پرورانه از بنیادی‌ترین مشکلات فرایند توسعه و نوسازی در کشورهای در حال توسعه است. «امروزه در کشورهای در حال توسعه بخش قابل ملاحظه‌ای از هزینه‌های رانت-جویی مربوط به شبکه‌های حامی‌پروری است و بخش بزرگی از کل نهاده‌های مورد استفاده در رانت‌جویی، اغلب در داخل این شبکه‌ها هزینه می‌شوند» (حسین‌خان، ۱۳۸۶: ۱۵۳).

یکی از ساده‌ترین تعاریف روابط حامی‌پرورانه، تعریف کریستوفر کلافام^۱ (۱۹۴۱) استاد دانشگاه کمبریج است: او حامی‌پروری را "ارتباط تبادلی بین نابرابرها" توصیف می‌کند (Clapham, 1982, in Enghusen, 2011: 5). کمی استادانه‌تر رنه لمارچاند^۲ (۱۹۳۲) روابط حامی‌پرورانه را بعنوان "پیوندهای دوتایی بین افراد نابرابر در قدرت و وضعیت اجتماعی-اقتصادی" تعریف می‌کند که به طور داوطلبانه و در انتظار مزایای متقابل وارد می‌شوند (Lemarchand, 1981, in Enghusen, 2011: 5). پیت راورز^۳ حامی‌پروری را «دوستی یک طرفه» می‌نامد به علاوه پیوندهای عمودی حامی-پروری «به نظر می‌رسد که سازمان و هم‌بستگی جمعی افقی کارگزارها (پیروها) و حامی‌ها را تضعیف می‌کند (ایسنستاد و رونیگر، ۱۹۸۴، به نقل از پاتنام، ۱۳۸۰: ۲۹۹).

نظام سیاسی با کاربست نهاد حامی‌پروری دو هدف اصلی را پیگیری می‌کند: نخست، جامعه وفاداران را حفظ و به گستره آنان می‌افزاید. کارکرد اصلی این نهاد بهره-کش پر کردن خلأ فقدان محبوبیت مردمی و مشروعیت سیاسی است. نظام سیاسی برای ایجاد و حفظ شبکه‌های اجتماعی حامی، اقدام به واگذاری امتیازها و پاداش‌های

1. Christopher Clapham
2. René Lemarchand
3. Pitt Rivers

حمایت گرایانه می‌کند. بدین ترتیب از یک سو ارتباط طبقه حاکم با مردم از طریق نهاد حامی‌پروری تداوم یافته و از سوی دیگر مانع از قدرت‌یابی مخالفان تندرو می‌شود. حمایت‌های گوناگون در چارچوب نهاد حامی‌پروری نخبگان را به سمت نظام جذب کرده و منجر به رقابتی بر سر دستیابی به منافع حاصل از این رویه حکومتی می‌شود (شهابی و لینز، ۱۳۹۳: ۵۰).

دومین هدف، حذف و طرد مخالفین از صحنه اجتماعی است. نهاد حامی‌پروری به همان اندازه که نخبگان منفعت‌طلب را جذب می‌کند، موجب طرد شدن مخالفین تندرو می‌شود: «فرانسوا دووالیه در هائیتی، سوموزا گارسیا در نیکاراگوئه و چائو شسکو در رومانی با ایجاد شبکه‌های حمایتی گسترده که نخبگان جامعه را ادغام می‌کرد، رشد گروه‌های مخالف را محدود کردند (شهابی و لینز، ۱۳۹۳: ۱۲۹). همچنین مخالفان با بی‌بهره شدن از نظام حمایتی حکومت و گستره ساحت اقتصادی دولت مدرن، در تأمین منابع لازم برای مبارزه و یا حتی معیشت در تنگنا قرار خواهند گرفت.

ذکر این نکته ضروری می‌نماید که مفهوم حامی‌پروری شامل هرگونه واگذاری منابع قدرت به گروه‌های هدف نمی‌شود، چرا که برخی از این واگذاری‌ها اگرچه ظاهری رانتی دارند اما کارآمد بوده و با نیت تأمین خیر عمومی اعطا می‌شوند؛ بنابراین نباید این دسته از حمایت‌ها را در زمره حامی‌پروری قرار داد بلکه سیاست‌های حامی‌پرورانه که در نتیجه آنها کاهش اعتماد اجتماعی و شکل‌گیری دام اجتماعی رخ می‌دهد، شامل رانت‌های ناکارآمد و فساد در توزیع منابع قدرت می‌شود. این همان نکته‌ای است که حسین‌خان در تمایز بین رانت کارآمد و رانت ناکارآمد بیان می‌کند: «تجربه‌های آسیای شرقی و اخیراً آسیای جنوب شرقی نشان می‌دهند که این فرض ساده‌انگارانه که کلیه رانت‌ها همیشه بد هستند جای سوال دارد. در دنیای که لازم است برای فراگیری و نوآوری پاداش داده شود و منابع طبیعی کمیاب حفظ شود، بسیاری از انواع رانت‌ها به لحاظ اجتماعی خواستنی هستند» (حسین‌خان، ۱۳۸۶: ۳۰).

نخستین پیامد نهاد حامی‌پروری، شکل‌گیری چرخه رذیلت در اجتماع است. چرخه رذیلت در واقع سازوکارها و رویه‌های تثبیت و تداوم نهادهای بهره‌کش است که در نتیجه یک بزنگاه تاریخی و یا به صورت تدریجی به وجود آمده‌اند. چرخه رذیلت سیاسی به تمرکز قدرت و فقدان پاسخگویی آن منجر شده و حاکم را قادر می‌سازد که

به تمرکز سرمایه اقدام کند. منطق چرخه رذیلت را می‌توان بدین شکل خلاصه کرد: نهادهای سیاسی بهره‌کش قیود ناچیزی بر اعمال قدرت می‌گذارند و بدین ترتیب نظارت و مقاومتی بر ساختار قدرت باقی نمی‌ماند. صاحبان قدرت به ایجاد نهادهای بهره‌کش اقتصادی دست می‌زنند که اجازه تصاحب ثروت‌های کلانی را می‌دهد که ضامن قدرت سیاسی آنهاست (عجم اوغلو و رایبسون، ۱۳۹۲: ۴۴۱).

دومین پیامد نهاد حامی‌پروری، تخریب روحیه شایسته‌سالاری و گزینش کارگزاران صالح برای مناصب عمومی است. نهاد حامی‌پروری با رواج الگوی وفاداری پاداش-مجازات، معیار بودن شایستگی‌های مدیریتی و شخصیتی را کنار زده و عناصر سودجو و متظاهر را گرد نهاد قدرت متمرکز می‌گرداند. عنصر مقوم حامی‌پروری ترس از مغضوب شدن و نیز ترس از محرومیت‌هایی است که در صورت تردید در وفاداری به شخص حاکم و دودمان وی بر فرد وارد خواهد شد (کاظمی، ۱۳۹۷: ۴۴۶).

سومین پیامد نهاد حامی‌پروری، کاهش سطح اعتماد اجتماعی در سطوح عمودی و افقی است. در سطح عمودی، شهروندان نسبت به حکومت و سیاست‌های توزیعی آن بی-اعتماد شده و این موجب کاهش مشروعیت نظام سیاسی می‌شود. در سطح افقی نیز اعتماد شهروندان به یکدیگر کاهش خواهد یافت زیرا زیستن در چارچوب فرایندهای حامی‌پرورانه، اغلب بازیگران اجتماعی را با مسئله فساد درگیر خواهد کرد. بنابراین سیاست‌های حامی‌پرورانه هم سبب کاهش اعتماد نیروهای اجتماعی به نظام سیاسی و هم به یکدیگر می‌شود.

نهاد حامی‌پروری در پهلوی دوم

الف - نئوپاتریمونیالیسم پهلوی

خوانش پژوهش پیش‌رو از نظام سیاسی پهلوی دوم بعنوان نظامی نئوپاتریمونیالیستی است. پاتریمونیالیسم (دولت موروثی) ساده‌ترین و رایج‌ترین و در عین حال سازمان-یافته‌ترین صورت حاکمیت سنتی است که مرجع هنجاری آن سنت و عامل وحدت-بخش، شخص سرور و حاکم است. اقتدار اساساً شخصی است و حاکم ارباب است نه

داور و منبع قدرتش صفات شخصی اوست^۱ (فروند، ۱۳۸۳: ۲۲۶؛ وبر، ۱۳۹۳: ۳۶۵-۳۸۰). شخص محوری در نظام‌های پاتریمونیا ل دارای دو جنبه اصلی است: جنبه نخست نوعی کیش شخصیت و فرهنگدی شخصیتی در رابطه با شخص حاکم است و جنبه دیگر، گرایش نظام پاتریمونیا ل به دودمان‌گرایی^۲ و اعطای اختیارات و قدرت گسترده به خانواده و خویشان برای حفظ و تداوم حکومت و اطمینان از وفاداری می‌باشد (شهابی و لینز، ۱۳۹۳: ۳۵). این وضعیت را می‌توان به راحتی در نظام پهلوی یافت، زیرا شاهنشاه اولین و آخرین مرجع تصمیم‌گیری‌های کلان و خرد ایران بود: «این واقعیت که به عنوان بخشی از منطق سلطانیسم، ارتش و نیز دستگاه دولت یکسره به تصمیمات مستقیم شاه و دستورات او وابسته بودند، نشان‌دهنده علت از کار افتادن دستگاه عریض دولتی و نظامی پهلوی در روزهای واپسین انقلاب بود» (کاتوزیان، ۱۳۹۵: ۲۵۴).

نظام نئوپاتریمونیا ل، از تلفیق نظام پاتریمونیا ل و مدرنیزاسیون حاصل می‌شود.^۳ نظام پاتریمونیا ل سنتی ویژگی‌های ساخت دولت مدرن را به منظور گسست از ضعف‌ها و محدودیت‌های سنتی خود بکار می‌گیرد. ابزارهای تکنولوژیک و دیوانسالاری مدرن از دریچه توسعه و نوسازی ناقص، به حاکم اجازه می‌دهد که از چارچوب‌های محدود-کننده سنتی رها شده و پایه حکومت را بر سلاقی شخصی خود بنا نهد (کاظمی، ۱۳۹۷: ۴۴۲). اما مدرنیزاسیون مانع از انتقال شاخص‌های نظام پاتریمونیا ل سنتی به نظام جدید نمی‌شود بلکه در این وضعیت با حکومتی نیمه‌مدرن و نیمه‌سنتی روبه‌رو خواهیم بود که از یک سو شخص محوری، خاندان‌سالاری و حامی‌پروری را در خود جای داده و از سوی دیگر با بهره‌گیری از مواهب مدرنیته، بر تمرکز قدرت و گسترش حوزه نفوذ خویش افزوده است.

پهلوی دوم با تداوم بخشیدن به برنامه‌های نوسازی و توسعه پهلوی اول، به مدرنیزه کردن

۱. وبر نظام سلطانی را وضعیت افراطی پاتریمونیا لسم معرفی می‌کند: «در جایی که سلطه اساساً سنتی است، ولو آنکه از طریق اراده شخصی فرمانروا اعمال گردد، آن را اقتدار پاتریمونیا ل می‌نامیم و در مواردی که سلطه اساساً بر پایه اراده شخصی اعمال می‌گردد، سلطانی نامیده می‌شود (وبر، به نقل از شهابی و لینز، ۱۳۹۳: ۱۳).

2. Dynasticism

۳. شهابی و لینز، گونه افراطی نظام نئوپاتریمونیا ل را نظام "نوسلطانی" می‌نامند (شهابی و لینز، ۱۳۹۳: ۱۸).

کشور سرعت بخشید، این امر بویژه پس از انقلاب سفید شاه سرعت بیشتری به خود گرفت. به کمک مدرنیزاسیون، پهلوی ابتدا از حمایت زمین داران و محافظه کارانی که از طریق کودتا پهلوی را به قدرت رساندند بی نیاز شد و سپس با افزایش درآمدهای نفتی و کمک‌های بین‌المللی از پشتیبانی و حمایت بروکرات‌ها و سایر طبقات اجتماعی بهره‌مند شد. با پیش رفتن فرایند توسعه، به طور فزاینده از ویژگی‌های پاتریمونیالی نظام کاسته و حالت نئوپاتریمونیالی تحقق یافت. همانطور که کاتوزیان تاکید می‌کند، گذار از نظام پاتریمونیالی به نئوپاتریمونیالی پهلوی را باید بین سال‌های ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۶ دانست (کاتوزیان، ۱۳۹۵: ۲۲۹).

ب - حامی پروری بعنوان نهادی بهره‌کش در پهلوی دوم

با توجه به تعریف کریستوفر کلافام از حامی پروری بعنوان ارتباط تبادلی بین نابرابرها و یا تعریف رنه لمارچاند که روابط حامی پرورانه را بعنوان پیوندهای دوتایی بین افراد نابرابر در قدرت و وضعیت اجتماعی - اقتصادی تعریف می‌کند، در این قسمت به بررسی حمایت‌های طبقه حاکم و صاحبان قدرت نظام پهلوی از برخی افراد و طبقات در راستای کسب سرمایه اجتماعی و پیروانی گوش به فرمان اشاره خواهد شد. بعبارت دیگر، حمایت‌های اقتصادی و سیاسی - اجتماعی حامیان قدرتمند نظام سیاسی از پیروانی که از منابع قدرت بی‌نصیب هستند به تصویر کشیده می‌شود و این منطبق بر تعریف مطبوع از حامی پروری بعنوان رابطه تبادلی بین افراد نابرابر است که در یکسوی آن سردمداران حکومتی توزیع کننده منابع قدرت قرار دارند و در سوی دیگر افراد فاقد منابع قدرت. در این رابطه از کتب مرجع، مقالات و اسناد طبقه‌بندی شده برای ارائه شواهد تجربی بهره‌گیری شده است. طرح این نکته ضروری می‌نماید که اگرچه شواهد مذکور را می‌توان در قالب مفاهیمی چون فساد، اندک‌سالاری، استثمار و بهره‌کشی طبقه‌بندی کرد اما بنابر فرضیه اصلی پژوهش این مفاهیم ذیل مفهوم حامی پروری قرار گرفته‌اند و اشکال گوناگون آنرا به نمایش می‌گذارند زیرا در تمامی این اشکال، عنصر مقوم تدام چرخه حمایت، رابطه نابرابر صاحبان منابع قدرت و فاقدان آن می‌باشد. بنابر آنچه گفته شد، در ادامه شواهد تجربی به منظور اثبات وجود نهاد حامی پروری در نظام سیاسی پهلوی ارائه خواهد شد:

* حوزه بانكى و اقتصادى

نظام اقتصادى پهلوى تا حد زيادى تحت نفوذ شاه، خاندان پهلوى و خانواده‌هاى قدرتمند گرد دربار و شاه بود. پس از بركنارى رضاشاه، سرمايه‌اى عظيم به محمدرضا ارث رسيد. «محمدرضا متجاوز از ۲۰ ميليون دلار معادل ۱۰۰ ميليون تومان، از پدر به ارث برد» (علم، ۱۳۷۱: ج ۱- ۲۷۷). شاه از طريق بنياد پهلوى با سرمايه‌گذارى در جزيره كيش، تأسيس هتل و قمارخانه و كازينو، منابع بسيارى بدست آورد. «تمام هزينه‌هاى ساختمانى جزيره كيش كه شامل ميليون‌ها دلار بود، از بودجه دولتى تأمين گرديد و پرواز بين تهران و كيش براى برخى از درباريان مجانى بود» (رفيع زاده، ۱۳۷۷ به نقل از بختيارى، ۱۳۸۴: ۴۳).

شهرام پهلوى‌نيا، پسر بزرگ اشرف و نوه رضاشاه، نمونه‌اى از اين دست است كه با سوء استفاده از موقعيت خاص خانوادگى و شرايط اقتصادى و اجتماعى حاكم در كنار ديگر شاهزاده‌ها در چند سال به ثروتى باور نكردنى دست يافت. «زرارد دوويله، بيوگراف‌نويس فرانسوى شاه، گزارش مى‌دهد كه شهرام توانسته است در مدت دو سال، ثروتى در حدود ۵۰ ميليون دلار جمع‌آورى كند» (رواسانى، ۱۳۶۷: ۲۶۱). مراجعه به اسامى هيات مديره و مسئولان موسسات و سازمان‌هاى اقتصادى و ليست اسامى وزرا و وكلا، شاهزادگان، نخست وزيران و توجه به فعاليت‌هاى اقتصادى و كشاورزى محمد-رضا شاه پهلوى و خانواده‌اش نشان‌دهنده يگانگى بخش خصوصى و خاندان سلطنتى است» (رواسانى، ۱۳۶۷: ۲۵۱).

علاوه بر شاه و خاندان او، دربار و نزديكان به اين خاندان نيز در مسابقه ثروت‌اندوزى و تاراج دارايى‌هاى عمومى شركت داشتند. در اين رابطه مى‌توان خانواده‌هاى صاحب نفوذ مانند فرمانفرمانيان، خسروشاهى، ثابت، لاجوردى، وهاب‌زاده، ابتهاج، القانيان را نام برد. قوه قانون‌گذارى و سازمان‌هاى دولتى عملاً تحت نظارت مستقيم اين فاميل‌ها و يا مزد-بگيران آنان قرار داشتند و بدين ترتيب سرمايه‌هاى بين‌المللى را به خود جلب مى‌کردند (رواسانى، ۱۳۶۷: ۲۶۳). هم على امينى و هم داريوش همايون از يك گروه «دسترسى‌ناپذيرها» ياد مى‌كنند كه هيچ محدوديتى در اعمال قدرت و نفوذ اقتصادى نداشتند (شهابى و لينز، ۱۳۹۳: ۴۰۱). در سال ۱۹۷۴، كنترل ۸۵ درصد موسساتى كه گردش سرمايه ساليانه آنها از ۱۰ ميليون ريال بيشتر بود در انحصار ۴۵ خانواده بود. اين

گروه سه ریشه اصلی دارد: نخست مالکان، دوم بورژوازی صنعتی متشکل از کارمندان صنعتی که با اندوختن یا از مجرای فساد دارایی‌هایی بدست آوردند و سومین گروه از تجار سابق بازار بودند. ساختمان اقتصادی و ارتباطات فامیلی در ایران چنان است که بسیاری از کسانی که زمیندار یا تاجر هستند، خویشان کارگزاران دولتی هستند (هالیدی، ۱۳۵۸: ۱۴۲).

* واگذاری امتیازات و مناصب

یکی از سازوکارهای حامی‌پروری پهلوی، واگذاری امتیازات گوناگون و مناصب به حامیان بود. واگذاری سهام بانکی، امتیاز واردات، بهره‌برداری از معدن و بنادر، مناصب رده بالای حکومتی و حمایت‌هایی از این دست، امری رایج برای کسب سود و دریافت خدمات بود.

نمونه‌ای از این دست پیشرفت‌های حامی‌پرورانه را می‌توان در نمونه سپهد/یادی جست. *یادی* شکارچی قهار زن بود و فردوست در شرح زبناگی او می‌نویسد: دسترسی یادی به زنان زیبا با توجه به حساسیت شاه نسبت به زن ممکن است یکی از عوامل نفوذ او در شاه باشد. «یادی از نظر مالی به شدت فاسد و اهل زد و بند و سوء استفاده بود. فردوست می‌نویسد: «یادی برای خود حدود ۸۰ شغل در سطح کشور درست کرده بود. مشاغلی که همه مهم و پول‌ساز بودند» (طلوعی، ۱۳۷۴: ۶۳۴). تنها شاه نبود که خدمتگزاران و حامیان خود را بنده‌نوازی می‌کرد، خواهر بزرگ او، اشرف، هم سابقه‌ای طولانی در این زمینه داشت. برخی از افراد در اثر ارتباط با اشرف، از هیچ به همه چیز رسیدند. گلسرخی، جوانی بود که بدون طی مراحل اداری درباری به مدیریت دم و دستگاه اشرف رسید (علم، ۱۳۷۱، جلد ۱: ۷۷۵). *نوری اسفندیاری* به وزارت کشاورزی دست یافت. *پرویز راجی* به سفارت پهلوی در لندن رسید (بختیاری، ۱۳۸۴: ۱۰۲). دربار نیز محل فعالیت سودجویان و کارچاق‌کن‌هایی بود که از هرگونه فرصتی برای کسب سود و رانت استفاده می‌کردند. «باهری می‌گوید گروهی اهل زد و بند در دربار نفوذ کرده بودند تا پروانه بازرگانی، زمین و یا هر امتیازی که دولت می‌توانست بدهد به دست آورند» (شهابی و لینز، ۱۳۹۳: ۴۰۲).

* حوزه مسکن و زمین

با سقوط رضاشاه مردم امید به بازگرداندن زمین‌هایی داشتند که در دوره او با زور و حيله تصاحب شده بود، اما محمدرضا شاه پس از رسیدن به قدرت اگرچه در ابتدا مدعی بازپس‌دهی زمین‌های مذکور شد اما در حقیقت او و دربار زمین‌های پیشین را با چندین برابر قیمت به زارعان و مالکان فروختند و یا زمین‌های مرغوب را حفظ کردند. زمین‌های مرغوب‌تر اما به سودجویان و نزدیکان و حامیان نظام فروخته شد. عده‌ای از منسوبین دربار شاهنشاهی، اراضی مرغوب و قابل استفاده را به عناوین مختلف تصاحب نموده، اراضی و املاکی را که غالباً قابل بهره‌برداری نیستند به صورت تحمیلی و اجباری به رعایا واگذار می‌نمایند (آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، کد ۱۲۱۶۸، سند شماره ۱۷۱). «در میان کسانی که از یغمای زمین‌های شاهی نصیب‌هایی برده و از دویست تا پانصد هکتار از مرغوبترین زمین‌های شمال را برای خود ضبط کرده بودند، می‌توان به حسین اعلاء، سرلشگر انصاری و ... اشاره کرد» (بختیاری، ۱۳۸۴: ۳۲). همچنین «پیشکش کردن زمین، ملک یا محلی برای خوش خدمتی، از جمله راه‌های تقرب به دربار بود» (آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، کد ۱۲۱۶۸، سند شماره ۸۵).

* فرار مالیاتی

فرار مالیاتی یکی دیگر سازوکارهای حمایتی پهلوی دوم بود. علاوه بر شاه و خانواده او که از طریق بنیاد پهلوی از پرداخت مالیات معاف بودند، سایر درباریان و نزدیکان دربار نیز به شیوه‌های گوناگون از معافیت‌های مالیاتی بهره‌مند می‌شدند. بر طبق ماده ۱۸۲ مالیات‌های مستقیم (که از سال ۱۳۴۵ به مرحله اجرا درآمد) شاه، ملکه و اولادشان از پرداخت مالیات معاف شدند... طبق تبصره ۲ ماده ۱۸۲ قانون مالیات‌های مستقیم، بنیاد پهلوی (و تمام موسساتی که به این بنیاد وقف پهلوی تعلق دارد) از دادن مالیات معاف می‌باشند (رواسانی، ۱۳۶۷: ۲۶۲). برای نپرداختن مالیات و فرار از آن، راه‌های گوناگونی وجود داشت و خاندان پهلوی خود مبتکر بهترین راه‌ها بودند. بهترین و مطمئن‌ترین راه، تصویب قانون در مجلس شورای ملی یا هیات دولت بود. مثلاً شرکت شل شیمیایی ایران که شهرام پهلوی سهامدار عمده آن بود، از سال ۱۳۵۳ش به مدت ۵ سال از پرداخت مالیات به سود سهام معاف شد (آرشیو موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ثبت ۱۴۳۳۷، رده ۳-۶۲۳-۱۱۲ پ، ص ۳۹۳۹۱).

یکی دیگر از راه‌های فرار از مالیات، تشکیل بنیاد و موسسات خیریه بود. شاه با تأسیس بنیاد پهلوی، علاوه بر اهداف بسیاری که در بخش‌های پیشین به آنها اشاره شد، از معافیت مالیات نیز بهره می‌برد. بنیاد و موسسات وابسته به آن، در قبال فعالیت‌های عظیم اقتصادی و کسب درصد بالایی از درآمد ثروت ملی، هیچ‌گونه مالیاتی نمی‌پرداختند. یکی از ویژگی‌های اصلی بنیاد پهلوی، نامعلوم بودن دارایی‌هایش در عین گستره عظیم آن بود. «هرچند بنیاد در حوزه‌های اقتصادی اجتماعی و سیاسی ایران حضور فعال همه‌جانبه‌ای داشت، فهرست کاملی از دارایی‌های خود را ارائه نمی‌داد» (بختیاری، ۱۳۸۴: ۴۷). این شیوه البته پس از انقلاب در وارثین سرمایه‌های بنیاد پهلوی تداوم یافت. شاه و دیگران که فعالیت‌های خویش را به نام بنیاد پهلوی و زیر پوشش آن انجام می‌دادند، به کارهای تجاری و واسطه‌گری می‌پرداختند. «اجناس و لوازم و کالاهای متعددی به نام بنیاد وارد یا صادر می‌شد اما دیناری به وزارت دارایی پرداخت نمی‌شد. کالاها و اجناسی که به نام بنیاد وارد کشور می‌شد، از پرداخت حقوق گمرکی معاف شده و این بهترین راه برای واردات بدون پرداخت عوارض و حقوق گمرکی بود» (بختیاری، ۱۳۸۴: ۸۱). «به ادعای بانکداران غربی، این بنیاد سالانه بیش از ۴۰ میلیون دلار کمک مالی دریافت کرده و محل مناسب و امنی برای زدوبند و فرار از مالیات برخی اعضای خانواده سلطنتی بود» (نجاتی، ۱۳۸۴: ج ۱- ۴۹۳). علاوه بر بنیاد پهلوی هر یک از اعضای خاندان پهلوی، بنیادهای گوناگونی را برای خویش تأسیس کردند و از مزایای معافیت از پرداخت مالیات و حقوق گمرکی بهره‌مند شدند. استفاده از نام خیریه برای رسیدن به مطامع و اهداف مورد نظر در زمان محمدرضا به اوج خود رسیده بود (بختیاری، ۱۳۸۴: ۸۱).

* گریز از حسابرسی و مجازات

همانطور که پیشتر گفته شد، یکی دیگر از شیوه‌های حامی‌پروری، جلوگیری از حسابرسی و مجازات حامیان است. فساد خاندان و اطرافیان درباره، برخی سیاستمداران و روزنامه‌نگاران داخلی و خارجی را وادار به انتقادات فراوانی کرد. این افزایش نارضایتی - های مردمی و انتقادات، شاه را در موقعیتی قرار داد که احساس کرد اگر اقدامی ظاهری انجام ندهد، ثبات نظام به خطر خواهد افتاد. اما شیوه‌ای که شاه برای مبارزه با فساد بکار بست، هیچ‌گاه موجب کاهش فساد نگردید بلکه به پنهان شدن ابعاد آن و حداکثر، تغییر روش‌ها منجر شد زیرا کسی جرأت نداشت از افراد خانواده سلطنتی شکایت کند و علیه

يکي از آن‌ها رأی دهد. «در بازجویی‌های که از افراد متهم به سوء استفاده به عمل آمد، پای یک یا چند نفر از اعضای خانواده سلطنت به میان کشیده شد و بازپرسان از ادامه بازجویی خودداری کردند (آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، کد ۱۲۱۶۸/ سند شماره ۸۷). علاوه بر خاندان پهلوی، فساد در ارکان رژیم و دولت نیز ریشه دوانده بود که امیرعباس هویدا/ از وجود آن در سطح بالای ساواک و امرای ارتش یاد کرده است (نجاتی، ۱۳۸۴، ج ۱: ۴۸۵). فساد اداری در پهلوی به شدت گسترش پیدا کرده بود و منحصر به دربار و صاحبان نفوذ نبوده و به تمام نظام دیوانسالاری تسری پیدا کرده بود. فساد نظام‌مند برای مردم و بازرسان خارجی موضوعی آشکار بود. خداداد فرمانروائیان، تکنوکرات برجسته، رئیس کل بانک مرکزی و سرپرست سازمان برنامه و بودجه گفته است که بعضی وزیران از بودجه محرمانه وزارتخانه‌ها برای مقاصد شخصی خود استفاده می‌کردند. با وجود این او توضیح می‌دهد که مرکز اصلی فساد در درون کابینه نبود بلکه در بخش‌های دیگر حکومت و دربار و پیرامون آن بود. افرادی که در ارتباط با خانواده سلطنتی، نخست وزیر و روسای نیروهای مسلح بودند بعنوان کارچاق‌کن، بانی طرح یا صرفاً واسطه و دلال عمل می‌کردند (شهابی و لینز، ۱۳۹۳: ۴۰۳).

* بورسیه تحصیلی

بورسیه‌های تحصیلی یکی دیگر از حمایت‌های رژیم برای حامیان خود بود. بسیاری از تحصیل کردگان پس از پایان تحصیل به کشور بازگشته و در مشاغل مهم جذب می‌شدند. بنیاد پهلوی یک از سازمان‌های اصلی اعطای بورسیه‌های تحصیلی بود. «اگرچه بنیاد پهلوی به نام یک بنیاد خیریه و برای انجام کارهای نیکوکارانه تاسیس شد ولی ظاهراً فعالیت‌هایی از جمله اعطای بورس به دوازده هزار دانشجو (اکثر فرزندان کارکنان بنیاد)، کمک به ایتم و چاپ کتاب انجام می‌داد» (بختیاری، ۱۳۸۴: ۴۸). علاوه بر بنیاد و خاندان پهلوی، دولت نیز به طرق گوناگون از این ابزار بهره می‌برد. بخشی از سیاست دولت این بود که بعنوان پاداش غیرمستقیم، هزینه تحصیل در خارج از کشور هواداران و نیز کسانی را که با رژیم همکاری می‌کردند تأمین کند. بعلاوه این دسته معمولاً کمک‌های نقدی گزافی از بنیاد پهلوی دریافت می‌کردند (کاتوزیان، ۱۳۷۲: ۳۳۷).

بی‌اعتمادی اجتماعی به مثابه بازخورد نهاد حامی پروری پهلوی

علاوه بر نتایج پرسشنامه‌های آماری و تحقیقات پیمایشی در رابطه با شاخص اعتماد اجتماعی می‌توان اعتراضات مردمی و بی‌اعتمادی حاصل از فقر را نیز بعنوان شاخصی معتبر پذیرفت زیرا طبقات محروم، حاکمان و مدیریت آنان را مسبب ناکامی‌های خود خواهند پنداشت. زمانی که مردم نسبت به اصلاح وضع موجود از طریق مطالبات قانونی و مسالمت‌آمیز ناامید شوند، اقدام به ایجاد تجمعات اعتراضی کرده و به هر میزان که نا-امیدی آنها بیشتر باشد، این اعتراضات خشونت‌آمیزتر خواهد شد. بدین ترتیب در این پژوهش اعتراضات عمومی، اعتصابات و شورش‌های اجتماعی و میزان فقر بعنوان شاخصی برای بی‌اعتمادی اجتماعی فرض خواهد شد. در این قسمت با ذکر مواردی از این دست، بی‌اعتمادی عمومی نسبت به نظام سیاسی پهلوی نشان داده می‌شود.

الف - شورش‌های سراسری سال ۱۳۴۲

بزرگترین اعتراضات به سیاست‌های توسعه حامی‌پرورانه پهلوی در دهه ۱۳۴۰ را می‌توان در اعتراضات و شورش‌های سراسری سال ۱۳۴۲ یافت. البته اگرچه می‌توان ریشه این اعتراضات را در اعتصاب‌ها و راهپیمایی‌هایی که در اواخر دهه ۱۳۳۰ و در مواردی به درگیری و خونریزی انجامید جستجو کرد اما اعتراضات به طور ویژه با آغاز «انقلاب سفید» آغاز شد. انقلاب سفید شاه اگرچه ماهیتی ترقی‌خواهانه داشت اما مردم به واسطه مشاهده نتیجه سیاست‌های نادرست اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی که بحران اقتصادی سال ۱۳۳۹ را بوجود آورد و با آگاهی از سیاست‌های حامی‌پرورانه و فساد دولتی و فساد خاندان‌های صاحب قدرت از جمله خود خاندان پهلوی، اعتمادی به اجرایی شدن وعده-های شاه نداشتند. نیروهای مذهبی، جبهه ملی، بازاریان، دانشجویان و کارگران به شدت واکنش نشان دادند. علت راستین و حقیقی این قیام بی‌اعتمادی مردم به حکومت پهلوی و سیاست‌های آن بود. «قیام ۱۵ خرداد نه صرفاً مذهبی، نه صرفاً محافظه‌کارانه و نه صرفاً رادیکال و دموکراتیک بود... قیام مردم بود علیه حکومت و همه گرایش‌ها را دربرمی-گرفت. رهبری آن در دست پیشوایان مذهبی، خاصه آیت‌الله خمینی بود و افرادش را بازاریان، دستفروشان، کاسبان و صنعتگران، دانشجویان، کارگران، بیکاران و فعالان سیاسی تشکیل می‌دادند» (کاتوزیان، ۱۳۷۲: ۲۷۳). اعتراضات به سرعت به تمام شهرهای

بزرگ تسرى يافت: «نه تنها تهران و قم بلکه اصفهان، شيراز، مشهد و تبريز را لرزاند» (آبراهاميان، ۱۳۹۱: ۳۸۹). همان گونه که کاتوزيان مى گويد، امام خمينى (ره) بعنوان رهبر مخالفان صراحتاً از حامى پرورى و مفاسد پهلوى سخن مى راند و سياست هاى حاکميت را در راستاى منافع حاميان پهلوى در داخل و حاميان آن در خارج مى دانست: «اما آنها که بانک هاى دنيا را پر کرده اند، کاخ هاى عظيم را روى هم ساخته اند، و باز رها نمى کنند اين ملت را، و باز دنبال اين هستند که ساير منافع اين ملت را به جيب خودشان يا اسراييل برسانند... مى خواهند اقتصاد شما را قبضه کنند؛ مى خواهند ثروت ها را تصاحب کنند به دست عمال خود...» (صحيفه امام، ج ۱، ص: ۲۴۳-۲۴۸). در نهايت اعتراضات به خونريزى و کشتار ختم شد، شاه به کاخ سعدآباد رفت و به سربازان فرمان آتش به قصد کشت داد. کشتار سه روز ادامه يافت... برآورد قابل اطمينانى از تعداد مجروحان و کشته ها در دست نيست، از جمله به اين دليل که آنها را، زنده يا مرده، به سرعت از خيابان ها جمع آورى و در گورهاى دسته جمعى مدفون کرده يا از هوا به درياچه غيرقابل دسترس حوض السلطان، بين تهران و قم فرو انداختند... تعداد مقتولان بنا بر آمارهاى غيررسمى ۵۰۰۰ تا ۶۰۰۰ برآورد شده است» (کاتوزيان، ۱۳۷۲: ۲۷۳). برخوردى چنين تند و خصمانه با اعتراضات البته در کاهش بيشتر اعتماد مردمى تأثير گذاشت که پس از طى مراحل تاريخى خود، در انقلاب اسلامى ايران خود را به صورتى گسترده آشکار ساخت.^۱ بنا بر اين بايد انقلاب اسلامى را تداوم جريان بى اعتمادى اجتماعى نسبت به نظام پهلوى دانست که خود را در ۱۳۵۷ به صورتى گريزناپذير ظاهر ساخت. انقلاب سال ۱۳۵۷ نشانگر پايان دو دوره اجتماعى - تاريخى بود: «... (دوره دوم) دوره اى کوتاه که با حرکت ضدانقلابى شاه در ۱۳۴۲ آغاز شد، با انفجار قيمت نفت در سال ۱۳۵۲ به اوج رسيد و با يکى از بزرگترين انقلاب هاى تاريخ بشر پايان يافت» (کاتوزيان، ۱۳۷۲: ۲۷۹).

۱. آبراهاميان با تشبيه جذاب جنبش تنباکو و قيام ۱۳۴۲ مى گويد: درست همچنان که جنبش تنباکوى سال هاى ۱۲۷۰ و ۱۲۷۱ تمرينى براى انقلاب مشروطه سال هاى ۱۲۸۴ تا ۱۲۸۸ شد، خيزش هاى خرداد ۱۳۴۲ نيز تمرينى براى انقلاب اسلامى سال هاى ۱۳۵۶ تا ۱۳۵۸ بود.

ب- انقلاب اسلامی ایران

نمونه‌ای دیگر آشکارسازی بی‌اعتمادی اجتماعی نسبت به پهلوی را در برهه پیش از انقلاب اسلامی می‌توان یافت. پس از آغاز اعتراضات در فضای سیاسی بازی که در اواخر سال ۱۳۵۵ به واسطه فشارهای بین‌المللی (بویژه دولت آمریکا) و حقوق بشری شکل گرفت، برنامه کاستن از فشار سیستم پلیسی آغاز شد. در بهمن ۱۳۵۵، نظام ۳۵۷ زندانی را عفو کرد و به کمیسیون بین‌المللی صلیب سرخ اجازه بازدید از ۲۰ زندان را داد. بدین ترتیب تا اواخر آبانماه ۱۳۵۶ اعتراضات و بیانیه‌ها و نامه‌های تند به شاه گسترش پیدا کرد و احزاب قدیمی بتدریج فعالیت‌های خود را از سر گرفتند. چله‌های سه‌گانه در شهرهای مختلف برگزار شد و تظاهرات اوج گرفت. در این بازه، نظام شروع به انجام اصلاحاتی کرد که بواسطه بی‌اعتمادی مردم به نظام پهلوی، دیگر توان اعتماد-سازی در بدنه اجتماعی را نداشت. پس از اوج گرفتن التهابات، شاه سیاست‌هایی را جهت ایجاد اعتماد عمومی و تلطیف اوضاع در پیش گرفت: نظام به دستور شاه «بخش فیلم‌های مستهجن را ممنوع کرد، گروه‌های بازرسی بدنام را منحل ساخت، قول داد مدرسه فیضیه را باز کند. شاه با تبلیغات فراوان سفری به زیارت حرم امام رضا (ع) در مشهد رفت، سهمیه سالانه حجاج را افزایش داد، برای خانواده سلطنتی آیین‌نامه اخلاقی صادر کرد و دستور داد پنجاه تن از خویشاوندانش از هر گونه فعالیت‌های تجاری بپرهیزند (آبراهامیان، ۱۳۹۱: ۴۷۰). اما این‌گونه اصلاحات دیگر نمی‌توانست اعتماد عمومی را جلب کند و پس از چند ماه آرامش نسبی در تابستان ۱۳۵۷، بویژه پس از آتش‌سوزی سینما رکس آبادان در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و آغاز دوباره اعتراضات، شاه اصلاحات جدیدی را آغاز کرد. شاه اعلام کرد که «همه احزاب بجز حزب توده اجازه خواهند داشت در انتخابات آینده مجلس شرکت کنند، او همچنین ۲۶۱ زندانی دیگر را عفو کرد. تظاهرکنندگان بازداشت شده را نیز به دادگاه‌های مدنی فرستاد که همگی تبرئه شدند و گارد نظامی را از دانشگاه‌ها برچید» (آبراهامیان، ۱۳۹۱: ۴۷۵). شاه اعلام کرد: «صدای انقلاب مردم را شنیده است و به زودی انتخابات آزاد برگزار و اشتباهات گذشته را جبران خواهد کرد».^۱ اگرچه شاه وعده‌های متعددی برای اصلاح وضع کشور

1. New York Times, 7 November 1978.

و مبارزه با فساد به معترضین می‌داد اما بی‌اثر بودن تلاش‌های نظام برای جلب اعتماد عمومی آشکار شده و اعتراض‌ها تا سقوط نظام ادامه یافت.

پ - فقر و بیکاری و بزهکاری اجتماعی

همانطور که در بخش دوم و در ذیل مفهوم اعتماد اجتماعی تشریح شد، نهاد بهره‌کش حامی پروری جدا از ایجاد بی‌اعتمادی اجتماعی بین نخبگان قدرت و مردم، روابط بین نیروهای اجتماعی را نیز بوسیله گسترش فساد، بزهکاری و فقر تحت تأثیر قرار می‌دهد.^۱ شهروندانی که از حداقل‌های معیشتی خویش بی‌بهره‌اند اعتمادی به نهادهای حاکم نخواهند داشت. در نتیجه نهاد حامی پروری در پهلوی دوم و پیامد آن یعنی توسعه نا-متوازن، بتدریج بر جمعیت طبقات فرودست فقیر و ناتوان به صورت چشمگیری اضافه شد. «نتایج نشان می‌دهد که ۲۱ درصد جمعیت (اکثراً) در شهرها "دچار سوء تغذیه هستند"، ۲۰ درصد (این بار نیز اکثراً) در شهرها "شدیداً دچار سوء تغذیه هستند" و ۳ درصد (بیشتر در روستاها) "به نحو خطرناکی دچار سوء تغذیه هستند"» (کاتوزیان، ۱۳۷۲: ۳۱۹). این وضعیت بخصوص در رابطه با نواحی استان‌های حاشیه‌ای شدت بیشتری داشت. مثلاً در نواحی روستای کردستان تقریباً همه گروه‌های درآمدی یعنی تقریباً کل جمعیت روستایی کردستان دچار سوء تغذیه بودند. نتایج مربوط به خوزستان، کرمان، بختیاری و غیره به نحو چشمگیری بدتر از نتایج مربوط به سایر نقاط کشور بود (کاتوزیان، ۱۳۷۲: ۳۱۹). این میزان از فقر و تنگدستی به وضوح نشان دهنده سطح بسیار پایین اعتماد اجتماعی است که طبقات فرودست و نابرخوردار نسبت به نهادهای عمومی داشته‌اند و همین بی‌اعتمادی بود که موجب شد طبقات نابرخوردار بخش قابل توجهی از معترضان خیابانی را در جریان اعتراضات و راهپیمایی‌ها و در نهایت سقوط پهلوی تشکیل دهند.

نتیجه گیری

سقوط پهلوی به مثابه پیامد نهاد حامی پروری

پیامدهای نهاد حامی پروری در پهلوی به شرح ذیل می باشد:

- توسعه نامتوازن نخستین و مهمترین پیامد سیاست های پهلوی بود که البته باید آن را در ارتباط با نهاد حامی پروری تحلیل کرد زیرا عمده طبقات اعیان که سیاست های حامی - پرورانه پهلوی برای حمایت از آنها اختصاص می یافت ساکن شهرهای بزرگ بویژه تهران بودند. برنامه های توسعه بجای تأمین رفاه عمومی جامعه و همه طبقات شهری، به طبقات حامی نظام منحصر شد: «در سال های ۱۳۵۲ و ۱۳۵۳ بنابر بررسی های وسیع بانک مرکزی درباره هزینه های خانواده های شهری، نشان داده شد که ۲۰ درصد بالای هرم درآمدی ۵۵.۵ درصد کل هزینه ها و ۲۰ درصد پایین هرم، فقط ۳.۷ درصد هزینه ها را صرف کرده است» (آبراهامیان، ۱۳۹۱: ۴۱۱). «توسعه صنعتی در انطباق با گرایش برنامه - ریزان و مدیران دولتی اش خصلتی کاملاً تهران و شمال گرا داشت (با وجود دو استثنای خوزستان و فارس و در واقع شیراز). تراکم دانشگاه ها، بانک ها، وزارتخانه ها و سازمان های اقتصادی دولتی در تهران و شهرهای بزرگ باعث شد تا توسعه صنعتی و رشد اقتصادی به این مناطق محدود بماند. به ناچار همه منابع مالی و انسانی مناطق رشد نیافته جذب رشد اقتصادی مراکز شهری می شدند» (توفیق، ۱۳۸۵: ۱۱۵). بنابراین باید این طبقات حامی پهلوی و قدرت سیاسی شان را در مجالس سنا و عمومی از علت های اصلی سیاست های نامتوازن در نظر گرفت زیرا تلاش بسیاری از سوی آنان برای حفظ چرخه مالی و تولیدی کشور در مناطق تحت نفوذشان انجام می شد.

- تقویت رویه های حامی پرورانه و به حاشیه رانده شدن سیاست های شایسته سالارانه: با گسترش و تعمیق سیاست های گزینشی حامی پرورانه و حذف مخالفان پهلوی در حوزه های متفاوت، بتدریج نیروهای غیرمتخصص ولی حامی نظام درجات پیشرفت را طی کرده و این موجب کاهش کارآمدی نهادهای دولتی در حوزه های مختلف شد. نیروهای حامی به منظور دریافت حمایت از نظام، گرایش های خویش را مخفی کرده و حقایق و واقعیات جاری در کشور را متناسب با میل نظام، وارونه منتقل می کردند. «از آن گذشته، درگذشت دولتمردان واقع بین تر و مجرب تر، مشاوران شاه را به گروهی معدود بله قربان -

گوی جوان تر کاهش داد که در گفتن آنچه شاه خواهان شنیدنش بود، با هم رقابت می- کردند» (آبراهامیان، ۱۳۹۱: ۴۶۲). «در دربار، گروهی چاپلوس و دغل باز، اطراف شاه را گرفته، مطابق میل ارباب خود از رسیدن حقایق همچون رواج فساد اداری- مالی، از دریافت کمیسیون های کلان گرفته تا اخذ رشوه برای ترتیب معاملات و تغییر و تبدیل پادشاهها به نفع یکدیگر و از رسیدن اخبار نارضایتی عمومی به او جلوگیری می کردند تا در کنار وجود جو خفقان در داخل کشور، صورت زیبایی از پیشرفت و تمدن بزرگ در ایران نشان دهند» (آموزگار، ۱۳۷۶، به نقل از بختیاری، ۱۳۸۴: ۱۶۲).

- افزایش نابرابری های اجتماعی: یکی از نزدیک ترین نتایج توسعه نامتوازن، ظهور تبعیض و نابرابری های گسترده اجتماعی بود. همانطور که گفته شد، در شهرهای بزرگ از یک سو امکانات پیشرفته رفاهی در اختیار طبقه حامی نظام بود و از سوی دیگر حلبی- آبادها و مناطق حاشیه ای شهری و استان های غیرمرکزی با کمترین امکانات معیشتی مواجه بودند. کُنشگران عرصه سیاسی به اندازه ای که خود را با اندیشه نظام همراه می- کردند از منافع قدرت بهره مند می شدند و به همان اندازه که فاصله داشتند محروم می- ماندند. بدین ترتیب این نابرابری های حاصل از سیاست های حامی پرورانه را می توان از علل اصلی نارضایتی های مردم و شکل گیری مقدمات انقلاب در نظر گرفت.

- حذف نیروهای غیرحامی: دومین پیامد نهاد حامی پروری در نظام پهلوی سرکوب مخالفین، منتقدین و مستقل اندیشان بود. این رویکرد روی دیگر سکه حامی پروری است. همانطور که در بخش نظری پژوهش گفته شد نهادها از یکسو امکان سازند و از سوی ممانعت گر. نظام پهلوی از یک سو با حمایت های حامی پرورانه خود برای بازیگران امکان سازی کرده و از سوی دیگر با طرد یا حذف مخالفان برای کنش های نامطلوب ممانعت ایجاد می کرد. سیاست «آن که عملاً بر ما نیست، با ما است» تبدیل به این استدلال خطرناک شد که: «آن که عملاً با ما نیست، بر ما است». بدین ترتیب کُنشگران اجتماعی یا باید مدیحه سرایی از سیاست های نظام را سرلوحه فعالیت های خود می ساختند و یا اینکه به سرعت با آنها برخورد می شد. سیاست های گزینشی و سانسوری نظام از طریق ساواک و حزب رستاخیز به شدت پیگیری شده و عناصر مخالف و یا حتی خنثی به سرعت حذف می شدند (آبراهامیان، ۱۳۹۱: ۴۰۵).

اگرچه نظام پهلوی زیربنای اساسی و صنایع گوناگونی را گسترش و نظام بهداشتی و

آموزشی را ارتقا داد و گام‌های جدی در راستای توسعه در ساحت‌های گوناگون برداشت اما نهاد حامی‌پروری بعنوان نهادی بهره‌کش یکی از علل اصلی ناکامی نظام برای کسب اعتماد اجتماعی و رضایت عمومی بود. در این قسمت به پیامدهای نهاد حامی‌پروری در پهلوی دوم پرداخته می‌شود که مقدمات سقوط آن را فراهم کردند. شخص محوری، خاندان‌سالاری و مناسبات حامی‌پرورانه ویژگی‌های اصلی نظام‌های پاتریمونیال و نئوپاتریمونیال هستند. پهلوی دوم که با کودتای نظامی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به قدرت رسید، از یکسو مجبور به حمایت از نیروهای حامی کودتا و بازپس‌گیری قدرت نظام پادشاهی پهلوی بود و از سوی دیگر ننگ حمایت قدرت‌های خارجی و سازمان‌های امنیتی‌شان را بر خود داشت که پایگاه اجتماعی آن را به شدت محدود می‌ساخت. شاه با تکیه بر درآمدهای نفتی توانست نقش حامی بزرگ را برای گروه‌های وابسته به دربار و همین‌طور طبقه متوسط شهری بازی کند. راهبرد شاه برای حفظ حلقه‌های حامی‌پروری، گسترش بروکراسی و دخالت در اقتصاد بود (مرشدی‌زاد و صالحی، ۱۳۹۴: ۲۳۴). شاخصی جز سرسپردگی کورکورانه برای کسب حمایت‌های شاهنشاهی وجود نداشت و شایستگی‌های مدیریتی در سایه تبعیت بی‌چون‌وچرا از حاکم معنا پیدا می‌کرد. شاهنشاه برای اطمینان از حفظ قدرت خود، «افراد بی‌ریشه و وابسته - بعبارت دیگر افراد خودش - را در کابینه، مجلس و ارتش قرار داده بود» (کاتوزیان، ۱۳۷۲: ۲۸۲). حامی‌پروری شاه بویژه شامل خانواده و خویشان و درباریان می‌شد چرا که اینان بزرگترین حامیان نظام سیاسی محسوب می‌شدند. «خانواده پهلوی نه فقط زمینه‌های نظامی، اداری، قانون‌گذاری و قضا را در اختیار داشت بلکه از نظر اقتصادی نیز بزرگترین قدرت وابسته به استثمار داخلی و استعمار خارجی محسوب می‌شد» (رواسانی، ۱۳۶۷: ۲۵۰). آبراهامیان طبقه اعیان نظام پهلوی را که از حامی‌پروری نظام بیشترین بهره را می‌بردند به شش گروه محدود می‌کند که تعدادشان به هزار نفر نمی‌رسید: «... ۶_ چند بازرگان جدید مانند هژبر یزدانی، مراد آریا که به سبب قراردادهای خصوصی با خاندان سلطنتی و شرکت‌های چندملیتی طی دهه ۱۳۴۰، امپراطوری‌های عظیم تشکیل دادند» (آبراهامیان، ۱۳۹۱: ۳۹۵). بشیریه بویژه بر طبقه بورژوازی تأکید می‌کند که در کنار خاندان پهلوی و مالکان و در اثر اجرای برنامه‌های توسعه و نوسازی ظاهر شده و بخش قابل توجهی از چرخش مالی و دارایی‌های اقتصادی را در دست داشتند: «طبقه دیگری

که از سیاست‌های توزیعی شاه بهره‌مند بود، طبقه بورژوازی بود که از مجموعه‌ای بیش از صد خانواده سرشناس و وابسته به دربار تشکیل می‌شد. این خانواده‌ها بیش از ۶۷ درصد از تمام صنایع و موسسات مالی را در اختیار داشتند و اعضای آن در بیش از ۱۰۰۰ هیأت مدیره حضور داشتند» (بشیریه، ۱۳۹۳: ۷۰). با تداوم نهاد حامی‌پروری، فسادى گسترده در نظام سیاسى پهلوى آشکار شد که برای نیروهای اجتماعى و قدرت‌های خارجى بسیار واضح مى‌نمود. به قول روزنامه‌ای مربوط به پنتاگون، «در سال ۱۳۵۶ فساد به نهایت خود رسیده بود و برآوردهای محتاطانه نشان می‌دهد که فساد بین سال‌های ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۵ دست کم شامل ۱ میلیارد دلار بوده است» (آبراهامیان، ۱۳۹۱: ۴۱۱).

در نهایت سیاست‌های حزب رستاخیز و حامی آن، پهلوى موجب «شکل‌گیری انحصار در نهادها و ارتباطات شد که در نتیجه آن نیروهای اجتماعى از مسیرهای مسالمت‌آمیز پیگیری مطالبات خود محروم شدند. با گذشت زمان انگیزه‌های اصلاحی مردم کم‌رنگ و بر دیدگاه‌های انقلابی و خشونت‌آمیز افزوده شد (آبراهامیان، ۱۳۹۱: ۴۰۹). مخالفانی که سال‌ها در حاشیه بودند به سرعت وارد میدان شده و به اقدامات بنیان‌برانداز مبادرت ورزیدند. در نهایت حمله نظام به بازارها و تشکیلات مذهبی، آخرین پایگاه‌های ارتباطی با اجتماع را گسست و نیروهای منفعل را به مبارزه و قیام وا داشت. سرکوب مخالفان و محو شدن شیوه‌های مسالمت‌آمیز و دموکراتیک ارتباط با حکومت در کنار توسعه نامتوازن پهلوى، ضربه اساسی را به سرمایه اجتماعى نظام وارد کرده و در نهایت مقدمات انقلاب و سقوط آنرا فراهم ساخت.

منابع

الف) فارسی

- آبراهامیان، یرواند، (۱۳۹۱)، *ایران بین دو انقلاب: از مشروطه تا انقلاب اسلامی*، ترجمه کاظم فیروزمند و حسن شمس‌آوری و محسن مدیرشانه‌چی، تهران: نشر مرکز.
- آلبن بیل، جیمز، (۱۳۸۷)، *سیاست در ایران: گروه‌ها، طبقات و نوسازی*، ترجمه علی مرشدی‌زاد، تهران: انتشارات اختران.
- أفه، کلاوس، (۱۳۸۴)، «چگونه می‌توان به شهروندان اعتماد داشت»، گردآورنده کیان تاجبخش، ترجمه افشین خاکباز و حسن پویان، در: *سرمایه اجتماعی: اعتماد، دموکراسی و توسعه*، تهران: نشر شیرازه.
- آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- آرشیو موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.
- بختیاری، شهلا، (۱۳۸۴)، *مفاسد خاندان پهلوی*، تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- بشیریه، حسین، (۱۳۹۳)، *زمینه‌های اجتماعی انقلاب ایران*، ترجمه علی اردستانی، تهران: نگاه معاصر.
- توفیق، ابراهیم، (۱۳۸۵)، «مدرنیسم و شبه‌پاتریمونیا لیسم (تحلیلی از دولت در عصر پهلوی)»، *مجله جامعه‌شناسی ایران*، دوره هفتم، شماره ۱، بهار، ص ۹۳-۱۲۵.
- پاتنام، رابرت، (۱۳۸۰)، *دموکراسی و سنت‌های مدنی*، ترجمه محمد تقی دلفروز، تهران: انتشارات روزنامه سلام.
- چاونس، برنارد، (۱۳۹۰)، *اقتصاد نهادی*، ترجمه محمود متوسلی و علی نیکو نسبی و زهرا فرضی زاده میاندهی، تهران: موسسه انتشارات دانشگاه تهران.
- حسین‌خان، مشتاق، (۱۳۸۶)، *رانت‌ها، رانت‌جویی و توسعه اقتصادی*، ترجمه محمد خضری، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- دارون عجم‌اوغلو و جیمز ای. رابینسون، (۱۳۹۲)، *چرا کشورها شکست می‌خورند*، ترجمه پویا جبل‌عاملی و محمدرضا فرهادی‌پور، تهران: انتشارات دنیای اقتصاد.
- رواسانی، شاپور، (۱۳۶۷)، *دولت و حکومت در ایران: در دوره تسلط استعمار سرمایه‌داری*، تهران: انتشارات شمع.
- روثستاین، بو، (۱۳۹۳)، *دام‌های اجتماعی و مسئله اعتماد*، ترجمه لادن رهبری، محمود شارع‌پور، محمد فاضلی و سجاد فتاحی، تهران: نشر آگه.

ريشتر، رودلف، (۱۳۸۷)، «اقتصاد نهادى جديد، آغاز، معنا و دورنماها»، ترجمه سيد حسين ميرجلىلى، ماهنامه بررسى مسائل و سياست‌هاى اقتصادى، شماره‌هاى ۷۹ و ۸۰، خرداد و تير ۱۳۸۷، صفحات ۵۱-۸۷.

سيد امامى، کاووس، (۱۳۹۱)، پژوهش در علوم سياسى، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع).

شهائى، هوشنگ و لينز، خوان، (۱۳۹۳)، نظام‌هاى سلطانى، ترجمه منوچهر صبورى، تهران: انتشارات پرديس دانش.

طلوعى، محمود، (۱۳۷۴)، بازبگيران عصر پهلوى: از فروغى تا فردوست (جلد اول و دوم)، تهران: انتشارات علم.

علم، اسدالله، (۱۳۷۱)، گفت‌وگوهاى من و شاه (جلد اول و دوم)، گروه مترجمان، تهران: نشر طرح نو.

فليک، اووه، (۱۳۸۷)، درآمدى بر تحقيق کيفى، ترجمه هادى جلىلى، تهران: نشر نى. کاتوزيان، همایون، (۱۳۹۵)، تضاد دولت و ملت: نظريه تاريخ و سياست در ايران، ترجمه عليرضا طيب، تهران: نشر نى.

کاتوزيان، همایون، (۱۳۷۲)، اقتصاد سياسى ايران از مشروطيت تا پايان سلسله پهلوى، ترجمه محمد رضا نفيسى و کامبيز عزيزى، تهران: نشر مرکز.

کاظمى، حجت، (۱۳۹۷)، «نوسازى نهادى در پادشاهى‌هاى سنتى و شکل‌گيرى رژيم نئوپاتريمونىال: تجربه دولت پهلوى اول»، فصلنامه سياست دانشکده حقوق و علوم سياسى دانشگاه تهران، دوره ۴۸، شماره ۲، تابستان، صفحات ۴۵۲-۴۳۳.

کاظمى، حجت، (۱۳۹۲)، «نهادگرایی بعنوان الگویی برای تحلیل سياسى»، دو فصلنامه «پژوهش سياست نظرى» دوره جديد، شماره ۱۳، بهار و تابستان ۱۳۹۲، ص ۲۷-۱.

گای، پیترز، (۱۳۸۶)، نظريه نهادگرایی در علم سياست، ترجمه فرشاد مومنى و فريبا مومنى، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی، فرهنگ و مطالعات اجتماعى جهاد دانشگاهى.

گيدنز، آنتونى، (۱۳۸۰)، پيامدهاى مدرنيته، ترجمه محسن ثلاثى، تهران: انتشارات مرکز. مارش، ديويد و استوکر، جری، (۱۳۹۲)، روش و نظريه در علوم سياسى، ترجمه امير محمد حاجى يوسفى، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردى.

مرشدی‌زاد، على، زمانى، صالح، (۱۳۹۴)، «تبیین ساختارى علل فروپاشى دولت پهلوى»، فصلنامه دولت‌پژوهى، مجله دانشکده حقوق و علوم سياسى دانشگاه علامه طباطبايى دوره ۱، شماره ۳، پایيز ۱۳۹۴، صفحات ۲۴۳-۲۰۹.

مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، (۱۳۹۴)، بدون شرح: به روایت اسناد ساواک (کتاب دوم)، تهران: نشر مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات.

نجاتی، غلامرضا، (۱۳۷۱)، *تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران*، تهران: انتشارات موسسه خدمات فرهنگی رسا.

نصوحیان، محمد علی، (۱۳۸۷)، «نقش اعتماد متقابل حکومت و مردم در روند توسعه سیاسی»، *فصلنامه راهبرد یاس*، شماره ۱۴، تابستان، صفحات ۱۸۰-۱۶۵.

نورث، داگلاس، (۱۳۷۷)، *نهادها، تغییرات نهادی و عملکرد اقتصادی*، ترجمه محمدرضا معینی، تهران: انتشارات نهاد مدیریت و برنامه‌ریزی کشور.

نورث، داگلاس، (۱۳۹۷)، *فهم فرآیند تحول اقتصادی*، ترجمه میرسعید مهاجرانی و زهرا فرضی زاده، تهران: نشر نهادگرا.

وبر، ماکس، (۱۳۹۳)، *اقتصاد و جامعه*، ترجمه عباس منوچهری و همکاران، تهران: انتشارات سمت.

هالیدی، فرد، (۱۳۵۸)، *ایران: دیکتاتوری و توسعه*، ترجمه علی طلوع و محسن یلفانی، تهران: انتشارات علم.

ب) انگلیسی

Enghusen, Mareike (ID: 100014115), (2011), *Clientelism in the Islamic Republic, Illustrated at the Example of IRGC and Basij*, University of St Andrews, School of History, Iranian Studies M. Litt., 2010 – 2011.

M. r. Pahlavi, *Mission for my Country*, Hutchinson co, (London, 1961)

Rothstein Bo & Eric M. Uslaner, (1999), *All for All: Equality and Social Trust*, Center for European Studies Sorking Paper Series, In [www. people. fas. harvard. edu/ ~ces/ publications/ docs/ pdfs/ RothsteinUslaner.pdf](http://www.people.fas.harvard.edu/~ces/publications/docs/pdfs/RothsteinUslaner.pdf).

استناد به این مقاله: فاضلی، حبیب اله، رجیبی، هادی. (۱۴۰۱). نهاد حامی‌پروری و سقوط دولت پهلوی دوم (در چهارچوب رویکرد نهاد‌گرایی جدید). *دولت‌پژوهی*، ۸(۲۹)، ۷۰۲-۷۰۱. doi: 10.22054/tssq.2022.41982.702



The State Studies Quarterly is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International License.